



## شیخ اشراق در حوزه اندیشه سیاسی صاحب ایده بود

شیخ اشراق در حوزه اندیشه سیاسی صاحب ایده و اندیشه بود. این ایده متأثر از مفهوم ولایت شیعی، مفهوم فره ایزدی و مفهوم حاکم حکیم و حکیم حاکم افلاطون بود.

شیخ اشراق در حوزه اندیشه سیاسی صاحب ایده و اندیشه بود. این ایده متأثر از مفهوم ولایت شیعی، مفهوم فره ایزدی و مفهوم حاکم حکیم و حکیم حاکم افلاطون بود.

به گزارش خبرگزاری مهر، بیست و سومین نشست از مجموعه درس گفتارهایی درباره ی شمس تبریزی به «شیخ اشراق در ذهن و زبان شمس» اختصاص داشت که چهارشنبه هجدهم تیر با سخنرانی حسن بلخاری، رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در اینستاگرام شهر کتاب به صورت مجازی پخش شد. در این نشست بلخاری به پرسش‌هایی نظیر آیا اظهارات شمس درباره ی سهروردی در مقالات شمس متناقض و پریشان به نظر می‌رسد یا می‌توان به یک دیدگاه جامع از سهروردی از نگاه شمس دست یافت؟ پاسخ داد.

شمس در مقالات خود در رهگذر داوری‌های نقادانه خود درباره ی بسیاری از بزرگان فرهنگ و اندیشه قضاوت می‌کند و رفتار و اندیشه و دیدگاه‌های آنان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. شمس از شیخ اشراق در چند جا در مقالات یاد می‌کند و به عنوان اندیشمندی بزرگ با احترام تمام نام می‌برد و وی را جوانی می‌داند که علمش بر عقلش غالب است و گاه او را به عدم متابعت متهم می‌کند. دو برادر مشهور در تاریخ عرفان و حکمت و کلام تمدن اسلامی بودند که می‌توان به امام محمد غزالی و شیخ احمد غزالی اشاره کرد.

در جلسه گذشته بحث ما در باب مقالات و شمس و نظرگاه شمس پیرامون حکماً و عرفای هم عصر و ما قبل خودش در حوزه کلام و عرفان احمد و محمد غزالی به این جمع بندی کلی رسید که هم نگاه شمس و هم بازتاب نگاه شمس در اندیشه مولانا به این دو برادر این است که هر دو (شمس و مولانا) به دلیل اینکه باطن گرا هستند و رویکرد جدی عرفانی دارند. در قیاس احمد و محمد، احمد را ترجیح می‌دهند و آرزو می‌کنند ای کاش محمد از عشق هم بویی برده و در عرصه عاشقی تمرین کرده بود و جان و جهان روحانی خود را به آن زمزم مطهر عشق تصفیه و تزکیه کرده بود. هم از دیدگاه مولانا و هم شمس احمد بر محمد ارجح است به دلیل رویکرد عرفانی که دارد و محمد بیشتر به عنوان یک متکلم بزرگ محسوب می‌شود.

نکته ای که برای تأیید این معنا و مستند برای شمس است این است که یک روایتی کمال الدین حسین خوارزمی در جواهرالاسرار ذکر می‌کند که معمولاً در تاریخ تمدن اسلامی هنگامی که محققان و کاوشگران می‌خواستند نسبت احتمالات محمد و احمد را مقایسه کنند سراغ این روایت رفته اند. این روایت بسیار جالب است. اگر تقریر این روایت را به نحوی در مقالات شمس داشته باشیم قطعاً نتیجه و استنتاج جلسه پیشین در اندیشه شمس و مولانا را راحت تر می‌توانیم به عنوان نظر قطعی مطرح کنیم.

روایت حسین خوارزمی در جواهرالاسرار از دو برادر (غزالی‌ها)

نقل است که روزی امام محمد غزالی به برادر شیخ احمد غزالی گفت:

«احمد غزالی را گفت: نیک درویشی می‌گشتی اگر در عرفان شریعت بیش از این کوشش می‌کردی.

احمد غزالی گفت نیک دانشمندی می‌گشتی اگر در رسیدن به معرفت بیش از این اهتمام می‌کردی.

محمد غزالی گفت: گمانم این است که بر مبارزان میدان حقیقت سبقت با من است.

احمد غزالی گفت متاع پندار و گمان را در بازار اسرار چندان رواجی نیست.

محمد غزالی گفت این را حکمی (قاضی) باید.

احمد غزالی گفت: حکم پیشوای دین حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تواند.

محمد غزالی گفت: اما او را چون توانیم دید و قول او را چگونه توانیم شنید؟

احمد غزالی گفت: بهره ای از حقیقت نیافته است آن کسی که از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را هر گاه بخواهد نتواند دید و از او و اسرار حقایق نتواند شنید.

از این سخن آتش در باطن محمد غزالی بر افروخت و دل او از اسرار غیرت بسوخت،

خلاصه آنکه حضرت رسول را حکم ساختند و چون شب در آمد هر یکی در خلوتخانه خویش به عبادت و توجه پرداختند.

محمد غزالی گریه و زاری بسیار نمود.

و بیقاری کرد از ترس سرزنش و خجالت دست در دامان پیغمبر صلی الله علیه و سلم می زد ناگاه خواب او را در ربود.

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را با یکی از اصحاب دید که از در حجره امام محمد غزالی در آمدند و او را بشارت به سعادت دادند در دست یار پیغمبر صلی الله علیه و سلم طبقی سر پوشیده بود و چون سرپوش برداشتند خرمایی چند از آن در دست محمد غزالی نهادند.

امام محمد غزالی بر حال خود آمد، بر خلاف خواب های دیگر خرماها را در دست خود داشت، برخاست و با هزاران فرح و سرور به حجره احمد غزالی شتافت و درب حجره او را با عجله می زد تا خواب خویش را برای برادر نقل کند و خرماها را نشان دهد.

شیخ احمد غزالی از اندرون فرمود: به دو سه خرما چندین فخر و ناز حاجت نیست.

امام محمد غزالی دانست که برادرش از رؤیای او با نور معرفت آگاه شده است غرق در حیرت شد و چون در بگشادند از برادر پرسیدند از کجا دانستی که این تشریف بر من ارزانی شده است؟

گفت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از روی لطف و بنده نوازی تا هفت بار از این بنده حقیر رخصت نطلبیدند آن چند خرما را به شما ندادند و اگر صدق این گفتار خواهی برخیز و در آن طاقچه طبق برگیر.

محمد غزالی برخاست و دید که همان طبق است که در دست یار حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بود با همان سر پوش و از گوشه آن چند خرما کم است و باقی برج است، امام محمد غزالی دانست که این سعادت دیدار نیز به برکت همت برادر بوده است، بعد از آن قدم در راه عرفان نهاد و داد استکشاف اسرار حقیقت داد تا بالاخره خود پیشوای اصحاب طریقت و مقتدای ارباب حقیقت گشت و بر کمالات معنوی برادر اعتراف کرد و همواره خود را در حضور شیخ احمد غزالی چون طفلی پیش معلم می دید.» (حسین خوارزمی در جواهرالاسرار)

این روایت نمونه ای است که در مقالات شمس وجود دارد. اگر بر بنیاد این روایت عظمت احمد را نسبت به محمد دیدید که به تعبیر آخر محمد چون طفلی است نزد معلمی چون احمد و شمس این را به معنایی دیگر بگوید آن فرضیه ما تثبیت است و قبول که احمد در ذهن و زبان شمس ارجحیت دارد بر محمد.

شمس از احمد و محمد غزالی چگونه روایت می کند؟

روایتی در دیوان شمس نیز وجود دارد که اسم احمد و محمد نیامده اما کیفیت و پیرنگ روایت به گونه ای است که حقیقت قصه همچون بیانی است که در جواهرالاسرار حسین خوارزمی آمده (گرچه این اثر از قرن نهم است لکن پیش از شمس قطعاً در منابعی بوده) در دیوان شمس این چنین آمده است: «آن دانشمند بزرگ با چندان اهل بیت غاشیه شیخ برگرفته پیش اسبش می دَوبد و در راه هر لحظه بی اعتقاد می شود و منکر شیخ می شود، که فلان شیخ پیش او آمد سلام کرد او التفاتش نکرد. در عقب آن شیخ فلان مرد برسد سلام کردش خدمت پست کرد چگونه بی اعتقاد نشوم، باز مستغفر شد با خود. همچنان غاشیه برگرفته و ترسید از اعراض شیخ، همچنین ساعتی مسلمان، و ساعتی کافر، تا به در خانه ی شیخ غاشیه بر دوش آمد. روز دوم همچنان لا حول کنان خود را کشید به زیارت شیخ، و به هزار حيله

ابلیس را کور کرد، چون به در خانه شیخ آمد می بیند که شیخ با آن پسر رئیس شطرنج می بازد، بی اعتقاد شد.

مصطفی را به خواب دید، قصد کرد که یدود مصطفی را زیارت کند، مصطفی از او رو بگردانید، زاری آغاز کرد که یا رسول الله از من رو مگردان، مصطفی فرمود: چند بر ما انکار کنی چند ما را منکر شوی؟ گفت یا رسول الله بر تو منکر شدم؟ گفت بر دوست ما منکر شدی، در رو افتاد، زاری کرد، توبه کرد، مشت می مویز و فندق مصطفی در کنارش کرد، بیدار شد دوید آمد دید که هنوز شطرنج می بازند، با همان مویز در دامن، باز بی اعتقاد شد و خواست که بازگردد، شیخ بانگ کردش که تا کی آخر؟ از سیّد (مصطفی) باری شرم دار، تا در آمد در پای شیخ افتاد، شیخ گفت آن طبق را بیارید، دید در او مویز و فندق بود و موضع مشت می مویز خالی، گفت آن مشت مویز را در آن طبق ریز که مصطفی از اینجا برداشت»؛

من نخست جواهرالاسرار را خواندم تا با داستان این دو بردار آشنا شوید و سپس از دیوان شمس نشان دهم که در نگاه شمس احمد مرجح است.

شهاب الدین سهروردی از مهمترین حکمای بزرگ اسلامی

بحث دوم من به سهروردی اختصاص دارد. شیخ شهاب الدین سهروردی یکی از مهمترین حکمای بزرگ اسلامی است و در حوزه حکمت اشراقی اسلامی رئیس این حوزه و رئیس این حکمت محسوب می شود. در یک نگاه کلی رئیس حوزه مشاء ارسطو است، رئیس حوزه اشراق افلاطون است و در اندیشه و فلسفه اسلامی رئیس مشاء ابن سینا و رئیس اشراقیون شیخ اشراق است. ما با یکی از بزرگان و امامان و مقتدایان حکمت و فلسفه اسلامی روبه رو هستیم. نظرگاه شمس که بزرگ بی نظیری چون مولانا را پروراند است بسیار مهم است. این نظرگاه باید بسیار جذاب باشد. شمس دو جا در باب شیخ سخن گفته است اول بار چنین آورده است: «آن شهاب را آشکارا کافر می گفتند آن سگان. گفتم حاشا شهاب کافر چون باشد؛ چون نورانی است. آری شهاب البته در قیاس با شمس کافر است اما چون درآید به خدمت شمس، بدر شود، ماه کامل گردد»؛

این نخستین موضع گیری شمس در رابطه با شیخ اشراق بلندمرتبه است. اینجا شمس بازی فوق العاده عالی با کلمه شهاب و شمس و کافر کرده است و در متن یک ایهام بسیار جدی وجود دارد. کلمه شهاب را ما به شیخ شهید، شیخ مقتول، شیخ شهاب الدین سهروردی، ملقب به شیخ اشراق نسبت می دهیم و این متفاوت با شهاب الدین سهروردی های مختلفی است که تاریخ از آن نام و آثاری ارائه داده است همچون شیخ شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ الاسلام مرشد سعدی و همان کسی که مولانا در سفر خود در بلخ و نیشابور عطار را می بیند و در سمت شمال و بغداد شیخ شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ الاسلام را در بغداد می بیند. زیرا در میان این شهاب های مختلف تن ها کسی که متهم به کفر بود شهاب الدین سهروردی است و یکی از دلایل کشته شدنش همین بهتان کفرگویی به او بوده است.

می گویند یکی از علت های بنیادی سربردار شدنش و در زندان به گرسنگی کشتنش همین مسأله کفرگویی بوده است. یعنی از دیدگاه فقها در حلب که در برابر استدلال های او در حکمت اسلامی طاقت نیاوردند و حکم به تکفیر وی دادند. یکی از موارد اشتها وی همان مرگ مظلومانه به دلیل اتهام به کفر بود و من از قرینه این کفرگویی می گویم این شهاب همان شیخ اشراق است. وقتی شمس می گوید «آن سگان» موضع گیری دارد و حکم صادر می کند که هر کس به سهروردی تهمت کفاری بزند، سگ است. در ادامه کلام، شمس ظاهراً با آنها وارد بحث می شود و می گوید چگونه به بزرگی چون او کافر می گویند؟ شمس با کسانی که این صفت را ناجوانمردانه به شیخ اشراق می دادند مجادله می کند. شمس با این ها وارد بحث می شود، این طور نیست که بشنود و تقیه کند.

شمس می گوید حاشا شهاب کافر چون باشد شما چگونه به بزرگی مثل او که در ۳۸ سالگی آفاق تمدن اسلامی را در حوزه حکمت اشراقی فتح کرد و حکمةالاشراق را بنیاد نهاد کافر می گویند؟ و دلیلی می آورد که بازی با کلمات است و ایهام دارد. شهاب نوری است که در یک لحظه در آسمان می درخشد و تمام می شود. شهاب نورانی است شما نمی توانید به نورانی کافر بگویید. کار حضرت نور، روشنی، فروزندگی، تجلی، جلال و جمال است نه پوشیدگی و کفر اگر او نامش شهاب است چون جنس شهاب نور است حضرت شیخ ما هم نورانی است. وقتی شهاب را در مقابل شمس قرار می دهید شمس، شمس حقیقت است. البته برخی گفته اند منظور شمس اینجا از کلمه شمس خودش است اما این نمی تواند درست باشد، زیرا شیخ اشراق در سه سالگی شمس شهید می شود و امکان مواجهه این دو باهم وجود نداشت. شمس معتقد است که شمس نور مطلق است و اگر شهاب به خدمت او درآمد و جان خود را در حضورش تزکیه کرد، بازتابی از حضرت شمس می شود.

روایت اول بیانگر آن است که شمس نسبت به شیخ اشراق نظر بسیار مثبتی دارد اما این دلیل نمی شود که انتقادی هم از شیخ اشراق نداشته باشد. شمس در روایت دیگری از مرادات او با سلطان حلب و قصه کشته شدنش می گوید. بر اساس گفته شمس، شهاب سهروردی، سخت مقبول و عزیز بود پیش سلطان حلب و دیگران به او حسد می کردند. سهروردی را شیخ مقتول نامیدند به کنایه از این که بگویند او شهید نبود. بین شیخ اشراق و سلطان حلب (ملک ظاهر) دوستی عمیقی حاکم بوده و وجود داشته است. ملک ظاهر به هیچ وجه زیر بار کشتن شیخ اشراق نمی رفت و پدرش (صلاح الدین ایوبی) دستور قتل او را صادر کرد. آدم های منجمد فکری به علت حسد، نزد ملک ظاهر و پدرش از سهروردی بدگویی می کردند.

شیخ اشراق در حوزه اندیشه سیاسی صاحب ایده و اندیشه بود. این ایده متأثر از مفهوم ولایت شیعی، مفهوم فره ایزدی و مفهوم حاکم حکیم و حکیم حاکم افلاطون بود. پشت نظریه سیاسی شیخ اشراق سه منشأ دیده می شود: مفهوم دقیق شیعیان از امامت و ولایت، مفهوم دقیق ایرانیان باستان از کیان فره (و کسی می تواند صاحب ولایت باشد که صاحب کیان فره باشد) و مفهوم حاکم و حکیمی که افلاطون در آثارش به آن اشاره کرده است. شیخ دنبال چنین حکومتی بود.

برای تحقق این ایده برخی از حاسدان نزد کسی رفتند که علمش از عقلش بیشتر بود و البته این افراد راحت فریب می خوردند و از او خواستند به یکی از حاکمان نامه بنویسد. روایت شمس آن است که سهروردی این نامه را نوشته باشد. این نامه چون اساساً نقشه مخالفان بود به دست ملک ظاهر می افتد. چون نامه بخواند و نامه آشکار شد و به دست سلطان رسید دستور داد سر سهروردی را بریندند. شمس سپس وارد حوزه ای می شود که بیانگر موضع گیری سیاسی شیخ اشراق علیه صلاح الدین و پسرش است. اینجا دیگر داستان کفرگویی نیست، داستان تکفیر نیست خیر بل بیان این است که این شیخ ایرانی در حلب و سوریه در اوج جنگ های صلیبی قصد احیای حکمت خسروانی ایرانیان را دارد به عبارتی قصد مسأله سیاسی است که به عنوان یکی از مؤلفه های مؤثر شهادت سهروردی مطرح است. معتقدم این روایت ویژه شمس از جریانات سیاسی شیخ اشراق، تأثیرپذیری شمس از متن روایت سیف الدین آمدی است که متوفی ۶۲۱ هجری قمری است.

به تعبیر برخی اتهام شیخ اشراق سیاسی است

شیخ اشراق در اندیشه سیاسی خود معتقد بود دینار و درهم را از معاملات باید حذف کنیم، زیرا مال اندوزی سبب خونریزی می شود. مبنای این دشمنی و تنازع میان انسان ها، مال و درهم و دینار است و معاملات باید به شکل دیگری باشد. مثلاً محبت ایثار شود و در مقابل محبت، متاعی اخذ شود. این یک موضع گیری اجتماعی و سیاسی شیخ اشراق است که در حوزه حکومتداری باید درهم و دینار برچیده شود. این البته روایت شمس است.

شمس این جا روایت دیگری دارد که این مسئله را تشدید و تصریح می کند: «آن روز با او صفت لشکر می کرد؛ به ملک ظاهر گفت: تو چه دانی لشکر چه باشد؟ نظر کرد بالا و زیر لشکرها دید ایستاده، شمشیرهای برهنه کشیده، اشخاص با هیبت در و بام و صحن و دهلیز پر، برجست و در خزینه رفت. تأثیر آتش در دل بود که قصد او کرد پیش از تفحص.» ظاهراً ملک ظاهر این کرامت عظیم را که دیده ترسیده و خوف نموده و به تعبیر پنهان شمس احساس خطر کرده. و البته حسد حسودان، «گفتند: پیش فلان ملک نامه بنویس به اتفاق تا در منجنیق نهیم. چون نامه بخواند دستار فروگرفت. سرگش بریدند. در حال پشیمان شد، بر وی ظاهر شد مکر دشمنان. او را خود لقب ملک ظاهر گفتندی. فرمودشان تا چو سگ خون او را بلیسیدند. دو و سه از ایشان بکشت که شما انگیختید.»

مقایسه شمس از شیخ اشراق و شیخ الاسلام

شمس تلویحاً می گوید یکی از علت های کشته شدن شیخ اشراق، ترس ملک ظاهر بود. او هم کرامات داشت و هم ایده و رویکرد. او فکر می کرد اگر شیخ از کراماتش استفاده کند می تواند سلطنت ملک ظاهر را براندازد. می دانید که اهل قدرت از هیچ چیز در هستی نمی ترسند مگر از دست دادن قدرت خود. لذا از ترس، قصد کشتن شیخ اشراق را کرد و امر به کشتن داد. من معتقدم روایت شمس از شهادت شیخ اشراق، روایت سیف الدین آمدی است. «آمدی» از نظر تاریخی و سال تولد می توانسته شیخ اشراق را دیده باشد. شمس از آمدی این سخن را گرفته که شهاب الدین سهروردی، علمش بر عقلش غالب بود و عقل می باید بر علم حاکم باشد. علم تحت حاکمیت عقل پر می گستراند ورنه به خون خود می نشیند و شیخ ما به خون خود نشست. در حالی که اگر بدانید حیاتتان به تناور شدن حقیقت معرفت خواهد انجامید حفظ حیاتتان بر شما واجب است.

این که جناب شمس می گوید عقل باید بر علم غالب و حاکم باشد یعنی اگر می دانید حضورتان در آینده می تواند مثمر ثمر باشد و بسیار تشنگانی را سیراب کند و حقایقی را آشکار کند و جان هایی را بپروراند و سرسبز کند، حفظ حیات بر شما واجب است. شمس می گوید دماغ (حافظه) شیخ که محل عقل است ضعیف شده بود و علمش زیاد شده بود و بی محابا حرف می زد. اما مقایسه می کند میان شهاب شیخ الاسلام و شهاب شیخ اشراق و می گوید کلام شیخ اشراق قادر بود تمامی هستی و کلمات شیخ الاسلام را فرو برد. گفتیم شهاب شیخ الاسلام صاحب «عوارف المعارف» که سلسله جنبان برخی از فرق صوفیه است و بسیار آدم مهمی است. شمس دو شیخ را با هم مقایسه می کند یکی شیخ اشراق و دیگری شیخ الاسلام و رویکرد شمس نسبت به شیخ اشراق اینجا مثبت است.